



میثم امیری از مردمی می‌گوید که یادشان می‌آید کارون کوسه داشت!

کارون سیل

۱۳



مرتضی حیدری آل کثیر و رودهایی که با آنها بزرگ شده است

غیرت ماست که در سینه کارون جاری است

۱۴



علی رستگار از هنرنمایی کارون در سینما می‌گوید

والس کارون در غیاب دلدارون

۱۶



علیرضا رفتی تاریخ کارون را از روی عکس‌ها روایت کرده است

راوی خروشان تاریخ

۱۶

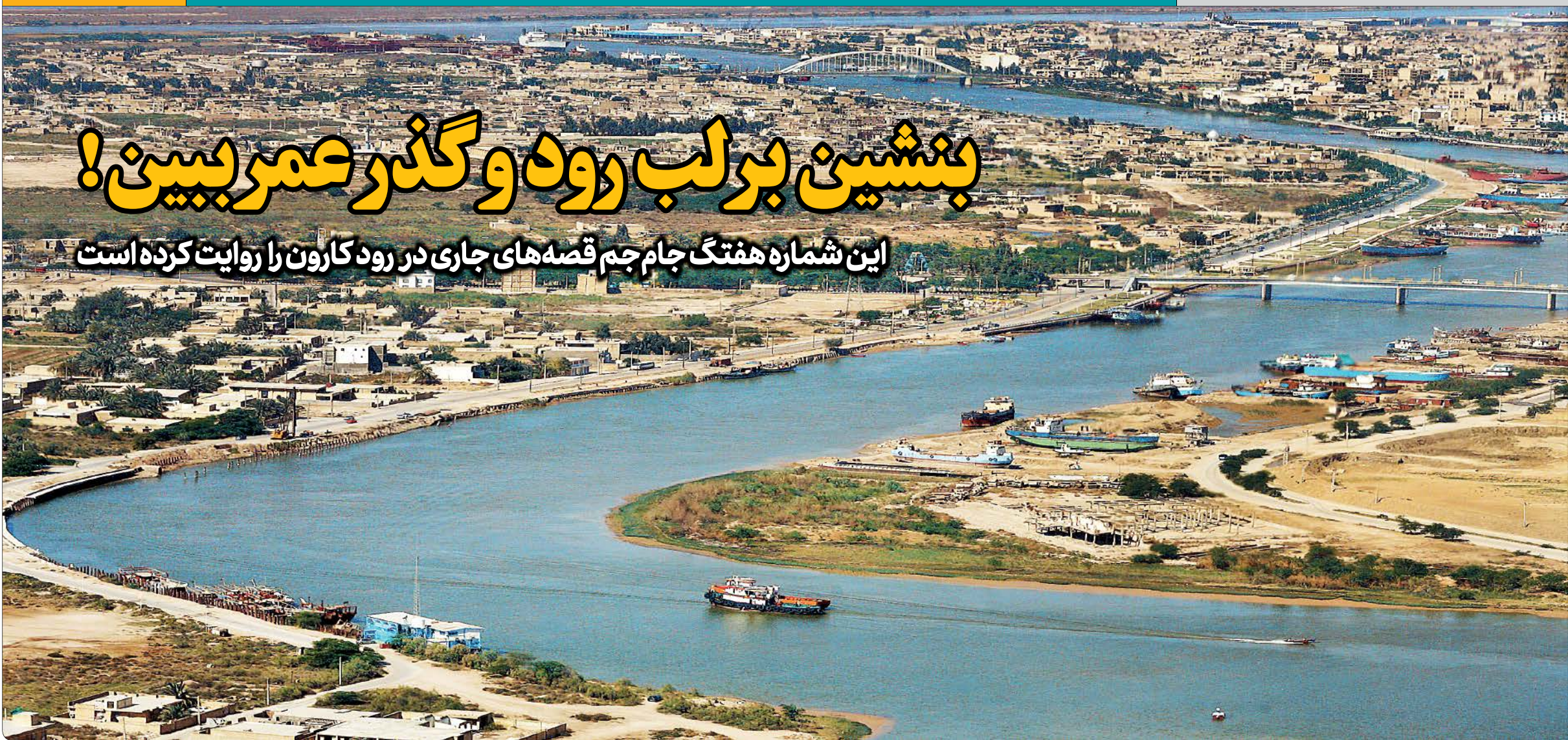
پنجشنبه ۱۴ مرداد ماه ۱۴۰۰ شماره ۳۰۰۶

۱۳

هفتک جام جم

ویژه‌نامه آخر هفته روزنامه جام جم ■ شماره شانزدهم ■ ۴ صفحه

«هفتک جام جم» چهار صفحه ویژه از روزنامه جام جم است. جایی که قرار است هر آخر هفته دور هم بنشینیم و راجع به موضوعی که در زندگی روزمره درگیر آن هستیم و کمتر به آن فکر می‌کنیم، صحبت کنیم. آخر هفته‌ها با «هفتک جام جم» همراه باشید. موضوع این شماره: «رود کارون»



رود کارون شالوکی است که خوزستان را زیندگانه ساخته است. عکس: جام جم

بنشین بر لب رود و گذر عمر ببین!

این شماره هفتک جام جم قصه‌های جاری در رود کارون را روایت کرده است

میثم امیری از مردمی می‌گوید که یادشان می‌آید کارون کوسه داشت!

کارون سیل



میثم امیری

نویسنده‌ای که راوی جریان سیل بوده است

کارون پرآب باید خوشحال مان کند. ولی وقتی مدیریت نباشد و سیستم درست کار نکند، کارون سیل هم ترسناک است. آنچه در ادامه می‌آید برش‌هایی از یک روایت بلند است که درباره سیل سال ۹۸ خوزستان نوشتیم. آن گزارش هنوز به دست مخاطب عمومی نرسیده است. تکه‌های کارونی آن گزارش را جدا می‌کنم تا بگویم کارون سیل هم مثل کارون بی‌آب خطرناک است و

امان از این همه حرام برکت خدا! امان از این همه بی‌تدبیری.

■ ■ ■

سه حوضه آبی گردن‌کلفت، مرموز، سخی و ترسناک در خوزستان بزرگی می‌کنند؛ کارون و دز و کرخه. هر سه رو به پایین می‌پایند. پرمایش کرخه پکه است و در غرب خوزستان. پرمایش کارون و دز به سمت یکدیگر است. در شعبیه شوشتر، کارون و دز به هم می‌رسند و کارون بزرگ، پرآب‌ترین رودخانه ایران را می‌سازند. کارون بزرگ همانی است که از دل اهواز می‌گذرد و به ارون و بعد به خلیج فارس می‌ریزد.

■ ■ ■

سال‌هاست مردم می‌آیند لب کارون و باورش‌ان نمی‌شود که اطفال در بسترش فوتبال بازی می‌کنند. اکنون کارون حال عوض کرده است. از بالا دیدم کارون لب‌به‌لب است. حال که بر باند فرودگاه ایستاده‌ام لب‌به‌لب بود ترجمه می‌شود. لازم نیست زیب کاپشن بی‌آستین را پایین بکشم یا کاپشن را دریاورم. این همه آب، خنک‌مان نگه می‌دارد. جلوی عجله و عطش را می‌گیرد. سر صبر می‌آورد. جوانی روی باند فرودگاه به دوستش می‌گوید:

- این خنک‌ترین ۱۹ فروردینه که ما توی اهواز دیدیم.

■ ■ ■

عین دو توی راه است. نزدیک جاده عین دو، کانال شهید رجایی دیده می‌شود. پر آب است آب کارون. این کانال مسیرش رو به سمت هیچ شهری نیست. باری روی دوش دارد که باید برساند به هویزه تا دست‌آخر نزدیکی طلاویه نزدیک مرز عراق تمام شود. این کانال یکی از راه‌ها درونی خوب است برای آن‌که فشار را از روی دوش رودهای بزرگ بردارد. مردم هم نزدیک کانال روی هره کنار کانال ایستاده‌اند. گویی می‌گویند آب زودتر برود.

آب نعمت‌ترین نعمت است. همین مایع بی‌تفاوت و گسترده. اگر قطره‌ای از آن توی فضا پیدا کنند، میلیون‌ها دلار برایش خرج می‌کنند. ماهواره می‌فرستند دورش. مدام از آن عکس‌برداری می‌کنند... فقط یک تکه بخ در تحقیقات فضایی یعنی آغاز زندگی... حالا توی دلم می‌گویم: آقای ناسا بیا! این هم آب! حال این آب نشانه نمی‌خواهد. بودنش نیاز



که از دو طرف. جاده سوت و کور و تاریک. لرکی می‌خواست همین را به ما نشان بدهد. می‌گوید: - اینجا خلیج‌فارسه، اینجا دریای خزره. مسلم می‌گوید: - به حضرت عباس در شعبیه شوشتر چنین چیزی ندیده بودیم. هویراوی می‌گوید: - برگشتنی گیر نکنیم؟ آب می‌زند به آسفالت. تمام آسفالت خیس است. خس و خاشاک هم در جاده دیده می‌شود. چنان تاریک است و آب چنان سیاهی را پخش کرده که نمی‌توانم تشخیص بدهم بیابان است یا گندمزار. به خس و خاشاک می‌خورد که بیابان باشد. عدنان می‌گوید: - کارون کجاست؟ لرکی می‌گوید: - بچه‌ها یک چیز بگم. این آب این جاده رو می‌گیره. مسلم می‌گوید:

- اگر وضعیت قرمز، ما رو جلوتر نبر دکت. هویراوی می‌گوید در مسیر نیشکر دهخدا هستیم. لرکی می‌گوید آب به آنجا هم رسیده است. سیل‌بند کنار جاده هم اثری ندارد. آب از روی آن عبور می‌کند. این آب از کرخه هم فعال‌تر است. آب کرخه از زیر فعال بود، کارون از بالا و پایین فعال است. بالگرد بلند می‌شود. از دوردست مناطقی آب‌گرفته دیده می‌شود. اهواز است و خلوتی ظهر پنجشنبه. جوان از مهندس پرواز می‌خواهد با «گوایرو» از پایین فیلم بگیرد. او در را باز می‌کند تا جوان بتواند فیلم بگیرد. راه‌آهن معلوم است. قطار کوچکی روی ریل می‌رود. کجا می‌رود؟ گوتند؟ یاد قیصر می‌رود و قطار می‌رود و ایستگاه می‌رود و... گوش تا گوش کارون را آب گرفته و اندکی هم رودخانه بازیگوشی کرده و سه چهار خیابان را هم به زیر خودش برده است. روی کارونیم. فعال هم خم می‌شود تا کارون را ببیند. کانال‌ها و

مسیل‌ها بی‌استثنا همه پر از آب هستند. گاو میش‌ها هم در دور از تیریس ما دیده می‌شوند. رمه‌ها هم که الفاتحه. قسمت‌هایی از حاشیه اهواز را آب گرفته است. آب آمده است به پشت یکی از محله‌ها. عین دوست یا ملاشیه؟ احتمالا عین دو است.

■ ■ ■

کارون جابه‌جا مثل چشمه می‌زند بالا. می‌گوید من آمده‌ام. آمده است تا اهواز حتی به‌طور موقت خاطره خوش روزگار پیشین را تجربه کند؛ یکیش را در مدار صفدرجه محمود دیده‌ایم. این آن کارونی است که می‌تواند لبی داشته باشد «چه گل‌بارون». نه. عرب خواهد گفت نه. او با کارونی خوش است که رمه جلیزی بتواند به آهنگش برقصد و گندم شاکریه خوشه‌هایش را بلرزاند. عرب تا رمه‌ای روی آب برود، برکتی هدر شود، صدها هزار نفر بی‌خانمان شوند، نخواهد رقصید. عرب کارون را بدون علاونه و سبجانیه نمی‌خواهد. نه؛ «إم‌شو شوشن» نیست.

■ ■ ■

هنوز توی شهر اهوازیم و نزدیک کیان‌پارس. سیل اینجا هم خودش را نشان داده است. انگار کارون از زیر کارش را کرده است. فاضلاب اهواز زده است بالا. آب راه خودش را پیدا می‌کند. ظاهرش در بستر رودخانه کارون است و باطنش دارد در کل شهر-ازجمله در چهارراه مسجد آذربایجانی‌ها-از کمپلورد می‌شویم. محل اسکان لهرستانی‌های جنگ‌زده بود در جنگ جهانی دوم. لشکر ۹۲ زرهی هم اینجا مستقر است. این جور چیزها را در دفترچه‌ام می‌نویسم که شاید به درد اهوازشناسی‌ام بخورد و این که کارون در هرکدام از این مناطق رخ کرده و نماینده‌ای فرستاده است. به هویراوی می‌گویم:

- اسلحه رو آوردی؟

هویراوی می‌گوید:

- نه. این فوگور نداشت.

به مسلم اشاره می‌کند.

■ ■ ■

شب شروع شده است. می‌رسیم به تعویض روغن آخر آسفالت؛ لب کارون. عدنان می‌رود برایش؛ خلوت می‌کند. تعویض روغن‌های اهواز کارواش هم دارند. آب پایین آمده است. از رد آب روی دیواره معلوم است. پیک بجران رد شده است. کناره پیدا شد، سیل عقب نشسته است. آب کارون آن‌قدری هست که شکوه و شوکتش سر جایش باشد. هنوز کارون است. شک ندارم عدنان دارد خاطراتش با کانون را مرور می‌کند. دلستر خریده‌ام برای همه‌شان. عدنان دلستر انار را دست گرفته است. نمی‌خورد. همین‌طور جلوی قلبش صاف نگه داشته است. صورتش را نمی‌بینم. پیداست به روزهایی فکر می‌کند که مثل یک تکه چوب می‌افتاد روی کارون و شنا می‌کرد. شاید حالا هم بگوید «آمدی جانم به قربانت ولی» این جور «چرا».